

قضاوت در اسلام

مقدمه:

موضوع قضا از موضوعات بسیار مهم و حساسی است که در حقوق اسلام از اهمیت فوق العاده ای برخوردار بوده و به همین دلیل فقهای اسلامی پیرامون آن قلمفرسایی ها داشته و سعی نموده اند تا ناگفته ها به حداقل برسد و در این راستا از منظرهای گوناگون به موضوع قضا پرداخت شده در مقاله حاضر سعی میشود این امر مهم را با عنایت به نامگذاری سال جاری به اسم مبارک پیامبر گرامی اسلام با تلفیقی از شئون پیامبر عظیم الشان اسلام یعنی شان قضاوت حضرتش به رشته تحریر در آوریم باشد که مورد استفاده علاقمندان و مورد رضایت حضرتش قرار گیرد.

تعریف قضا:

قضا در لغت بر معانی بسیاری اطلاق شده است:

۱- به معنی حکم و فرمان: شاهد قرآنی «الله یقضی بالحق» سوره غافر آیه ۲۰

خداوند به حق حکم می کند.

۲- به معنی خلق و پدید آوردن: شاهد قرآنی «ففضیهن سبع سماوات» سوره فصلت آیه

۱۲

خداوند آن آسمانها را بصورت هفت طبقه آفرید.

۳- به معنی امر: شاهد قرآنی «و قضی ربک الا تعبدوا الا اياه» سوره اسراء آیه ۲۳

و خدایت چنین امر نموده که جز او را نپرستید.

۴- به معنی اراده: شاهد قرآنی «اذا قضی امرنا یقول له کن فیکون» سوره آل عمران

آیه ۴۷

و زمانی که خدا کاری را اراده کند تنها می گوید که باش و آن ایجاد خواهد شد.

برای لفظ قضا معانی دیگری نیز هست ولی چون مبنای مقالات بر اختصار است لذا از ذکر آنان صرف نظر نموده و به معنای مربوط به موضوع و مبحث قضا قناعت می نمایم.

همانطوریکه مشخص است اولین معنی بهترین معنی برای قضا می باشد که مورد تایید صاحب قاموس نیز می باشد. صاحب قاموس می گوید "قضا بر وزن سما به معنی حکم و

فرمان و فصل خصومت است"

قضا در اصطلاح شرع:

فقهای اسلام در مقام تعریف قضا تعبیرهای مختلفی دارند که به بعضی از آن تعریفات، اشکال گردیده، به نظر می رسد تعریف کم اشکال تر این است که گفته شود "قضا اعمال ولایت شرعی است در جهت حکم بین مردم هنگام نزاع و خصومت و فیصله دادن بین آنان و همچنین حکم نمودن در مصالح عمومی با شروط مقرر است"

بنا بر این تعریف، صرف حکم نمودن بین مردم و رفع خصومت در عرف متشرعه قضا نامیده نمی شود چنانکه صرف ولایت شرعی نیز قضا خوانده نمی شد بلکه حقیقت قضا

ترکیبی است از اعمال ولایت مذکوره در طریق حکم بین مردم برای رفع خصومات و حکم در مصالح عمومی با شروط و قیود مربوط .

قضا به همین معنی است که مورد تجلیل و تکریم در قرآن کریم و روایات گردیده و از

مناصب و مواهب الهی به پیامبران صلوات الله علیهم به حساب آمده است ، در آیه ۲۶ از

سوره مبارکه ص چنین می خوانیم :

« یا داود انا جعلناک خلیفه فی الارض فاحکم بین الناس بالحق »

یعنی ای داوود در روی زمین تورا خلیفه الله و جانشین قرار دادیم پس بین مردمان حکم

به حق نما

با اندک توجهی در آیه شریفه روشن می گردد که منصب حکم و قضاوت به حق بین

مردم یک شاخه از شاخه های شجره مبارکه خلیفه اللهی است زیرا جمله « فاحکم بین

الناس بالحق » متفرع بر « جعلناک خلیفه » شده و ظاهراً حدیث معروف از امیر المومنین

(ع) در باب عظمت منصب قضا که به شریح فرمودند

« قد جلست مجلسا لا یجلسه الا نبی او وصی او شقی »

یعنی بر مقامی جلوس کرده ای که جلوس نمی کند در چنین مقامی مگر پیامبر یا وصی او

یا کسی که بد بخت و تابع هوی است . از همین آیه کریمه اتخاذ و استنباط شده است .

تفاوت قضا از سایر احکام شرعیه :

دادرسی را نمی توان مانند سایر احکام شرعیه مانند امر به معروف و نهی از منکر ، حکمی شرعی و در شمار احکام شرعی دانست چه قضا چنانکه از حدیثی که ابی خدیجه از حضرت صادق (ع) نقل نموده ، به معنی ولایت و امارت می باشد .

امام (ع) می فرماید : « فانی قد جعلته حاکما فتحاکمو الیه »

من اورا حاکم بر شما قرار دادم لذا ترافع به نزد وی برید.

و بدین جهت قضا آن سلطه و ولایت و قدرتی است که از طرف امام و اولی الامر به دادرسان اعطا و واگذار شده است . ولایتی که در تعریف قضا ذکر شده است عمومیت دارد یعنی شامل ولایت پیامبر (ص) و ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین و کسانی که از طرف ایشان منصوبند می باشد .

شئون پیامبر(ص) :

پیامبر گرامی اسلام دارای سه شان اساسی بود:

- ۱- شان رسالت
- ۲- شان قضاوت
- ۳- شان حکومت

شانی از شئون پیامبر گرامی اسلام که با بحث ما مرتبط است شان قضاوت آن حضرت است که در اینجا به تشریح آن می پردازیم .

پیامبر گرامی اسلام علاوه بر مقام رسالت و حکومت مقام دیگری نیز دارد که آن مقام ، مقام قضاوت و داوری بین مردم است . قضاوت هم مقامی است که باید از ناحیه خدا به کسی داده شود که بتواند در میان مردم داوری بکند . داوری یعنی مردم از لحاظ حقوق

اجتماعی اختلاف پیدامی کنند، مقامی باید در اجتماع باشد که احقاق حق بکند، یعنی به آن موضوع رسیدگی بکند و طبق قانون خاصی رای و حکم بدهد. پیغمبر از ناحیه خدا، تنها پیغمبر نبود، بلکه قاضی هم بود. هم پیغمبر بود و هم قاضی. اینها فی حد ذاته قابل تفکیک است. قضاوت هم خود یک مقام مقدس دیگری است. قاضی را هم باید خدا تعیین کرده باشد. این آیه‌ای که در قرآن است:

«فلا وربك لا يؤمنون حتى يحكموك فيما شجر بينهم ثم لا يجدوا في انفسهم حرجا مما قضيت و يسلموا تسليما» سوره نسا آیه ۶۵

نه چنین است؛ به پروردگارت سوگند، که ایمان (واقعی) نمی آورند مگر زمانی که در مشاجرات و نزاع های خود، تو را داور قرار دهند، و در دل خود هیچ گونه احساس ناراحتی از قضاوت تو نداشته باشند (و در برابر داوری تو) کاملاً تسلیم باشند.

مربوط به مقام قضاوت رسول اکرم است نه مقام پیامبری او. معنای آیه اینست که مردم باید در مقابل قضاوت تو تسلیم بشوند یعنی اینجور نباشند که وقتی نزد تو می آیند توقع داشته باشند که تو جانب آنان را بگیری. مثلاً دو نفر هر دو مسلمان، اما یک نفر مسلمان با سابقه، مسلمان مهاجر، مسلمانی که مال و زن و بچه خودش را گذاشته و آمده، و یک نفر که تازه اسلام آورده، در یک موضوع اختلاف دارند، می آیند نزد تو. احتمالاً آن مسلمانی که سابقه زیادی دارد توقع دارد که پیغمبر جانب او را بگیرد. یا یک نفر مسلمان و یک نفر غیرمسلمان که در پناه مسلمین است و با مسلمین پیمان دارد، در یک موضوع مالی اختلاف

پیدا می کنند، خدمت پیغمبر می آیند. یک وقت ممکن است این مسلمان توقع داشته باشد که پیغمبر جانب او را بگیرد. نه، این ایمان نیست. ایمان آن وقتی ایمان است که وقتی پیغمبر را حکم قرار دادند، داور و قاضی قرار دادند، در مقابل حکم او تسلیم بشوند.

شان نزول آیه :

میان زیربن عوام از مهاجرین و یکی از انصار، بر سر آبیاری نخلستان نزاع شد. پیامبر قضاوت کرد که چون قسمت بالای باغ، از زیر است، اول او آبیاری کند. مرد انصاری از قضاوت پیامبر ناراحت شد و گفت چون زیر، پسر عمه توست، به نفع او داوری کردی! رنگ پیامبر پرید و این آیه نازل شد. عجا که خودشان رسول الله را به داوری پذیرفته

اند، ولی سرباز می زنند!

در اینجا سئوالی پیش می آید و آن اینکه:

بعد از رحلت پیامبر اسلام تکلیف قضاوت چیست؟

پیغمبر که می میرد مقام قضاوت که نمی میرد چون مردم به قضاوت احتیاج دارند، بعد از پیغمبر هم بین مردم مشاجرات صورت می گیرد و باید مقامی باشد که بین آنها فصل خصومت بکند، قضاوت بکند. بنابراین پیغمبر باید تکلیف قضاوت را برای بعد از خودش مشخص بکند که بعد از من چه کسی باید قاضی باشد. در اینجا هم اختلاف است. اهل تسنن می گویند همان کسی که خلیفه است قاضی هم او است، یا باید قاضی را معین

بکند. ما شیعیان می گوئیم این مقام، مقام امامت است، مقام حکومت است، با مردن پیغمبر که حکومت ساقط نمی شود، چون بعد از پیغمبر مردم به آن احتیاج دارند و باید کسی این مقام را داشته باشد. پس این سه مقام هر کدام به نحوی بعد از پیغمبر به شخص دیگری منتقل می شود با این تفاوت که انتقال اولیش که پیغمبری است به این شکل است که آن شخص، دیگر از طریق وحی احکام را نمی داند بلکه از طریق تعلم پیغمبر احکام را می داند و پیغمبر احکام را به او یاد داده است و او باید مرجع باشد. مطلب دوم اینست که از این سه مقام، مقام پیغمبری یک مقام شخصی است، یعنی نمی تواند کلی باشد، ولی مقام قضاوت و حکومت می تواند کلی باشد. یعنی پیامبر نمی تواند مقام پیغمبری و همچنین مقام امامت را به طریق کلی بیان بکند مثلاً بگوید هر کس که دارای فلان صفات بود پیغمبر یا امام است که در آن واحد شاید صد نفر شایستگی آن را داشته باشند. ولی مقام قضاوت و مقام حکومت را به طور کلی می شود تعیین کرد یعنی پیغمبر اینطور می گوید که بعد از من هر کس دارای فلان صفات باشد می تواند قاضی باشد، مثلاً هر کس که قرآن را بشناسد و نسبت به آن معرفت داشته باشد، نسبت به پیغمبر معرفت داشته باشد. عادل باشد، تارک دنیا باشد، «فقد جعلته علیکم حاکماً» حق دارد که در میان مردم قضاوت بکند. آن وقت اگر کسی دارای این مقام بود می تواند بگوید مرا خدا معین کرده است، چون پیغمبر، اصلی ذکر کرده است که مطابق آن اصل من می توانم قاضی باشم. ما که شیعه هستیم اینجور می گوئیم که شرط اول قاضی اینست که مجتهد باشد یعنی تخصص فنی داشته باشد. شرط دیگر اینست

که طهارت مولد داشته باشد، نطفه‌اش پاک باشد. دیگر اینکه عادل باشد یعنی در هیچ کدام از اعمالش فاسق نباشد، منحرف نباشد. نه تنها در قضاوت خلاف کار نباشد، رشوه‌گیر نباشد، بلکه در همه امور، خلاف کار نباشد، چون الان اینجور می‌گویند که قاضی باید فقط در کار قضاوت خودش امین باشد یعنی رشوه‌خوار نباشد و تحت تاثیر دیگران هم قرار نگیرد اما می‌تواند مشروب بخورد این کار به قضاوت مربوط نیست. نه، اسلام می‌گوید اساسا این مقام آنقدر مقدس است که ناپاک و لو در غیر امر قضاوت ناپاک است، حق نشستن در این مسند مقدس را ندارد. ولی اگر شخصی همه این شرایط را که اسلام معین کرده است دارا بود، باید گفت این آدم را خدا معین کرده است. مبین احکام الهی بعد از پیغمبر امام است اما دوره امامت که منقضی شد امامی دیگر ظهور ندارد که مردم در حوائج اجتماعی به او رجوع کنند. چه می‌کنند؟ امام می‌آید نایب عام معین می‌کند و می‌گوید: «انظروا الی من روی حدیثنا و نظر فی حلالنا و حرامنا» آن کسی که حدیث ما را روایت کرده باشد و دقیق باشد در حلال و حرام ما، عادل باشد، درستکار باشد «فقد جعلته علیکم حاکما» من او را بر شما حاکم قرار دادم. مثلا اگر کسی ادعا کند که من حق دارم قیم بر صغیر معین بکنم، می‌گوئیم این مقام، مقام مقدسی است و مقام مقدس را باید خدا معین کرده باشد و اساسا مقام مقدس را غیر از خدا کسی نمی‌تواند معین بکند. هر سه مقام: بیان احکام، قضاوت در میان مردم، و حکومت بر مردم مقدس است و خدا باید معین کرده باشد، یا به طور تعیین شخص و یا به طور کلی شرائطی برای آن ذکر کرده باشد، که

در این صورت باز هم خدامعین کرده است. در باب قضاوت هم که علی (ع) بعد از پیغمبر قاضی بود ولی خلفا فقط زمامداری را گرفتند و در موضوع قضاوت دخالت نکردند چون کارمشکلی بود. کار قضاوت علم می‌خواهد لهذا در زمان ابوبکر و بالآخر در زمان عمر موضوعات قضائی که پیش می‌آمدند بال حضرت امیر می‌فرستاد و قضیه را خدمت حضرت طرح می‌کرد، بعد می‌گفت علی در میان شما قضاوت بکند و حضرت قضاوت می‌کرد. و بعدهم مملکت توسعه پیدا کرد و دیگر این کار، کار یک قاضی و دو قاضی نبود و در هر شهرستانی احتیاج به قاضی داشتند. آن وقت مقام خلافت از مقام قضاوت عملاً تفکیک شد. خلیفه وقت فقط کار خلافت را می‌کرد و کار قضاوت در مرکز خلافت با یک نفر دیگر بود و در غیر مرکز خلافت هر کسی را که برای قضاوت می‌فرستادند، می‌بایست عادل باشد بعدها مقام قضاوت خیلی اهمیت پیدا کرد و آن کسی که در تاریخ اسلام اول بار منصب قاضی القضاة پیدا کرد ابو یوسف شاگرد ابوحنیفه بود. ابوحنیفه خودش با بنی العباس کنار نیامد و مبرزترین شاگردانش که ابو یوسف باشد کنار آمد. چون می‌بایست قاضیهای زیادی به اطراف فرستاده شود، احتیاج پیدا شد که یک نفر قاضی القضاة باشد که تقریباً کار وزارت دادگستری را داشت، و ابو یوسف اولین شخص منصوب به این مقام بود. و باز اولین کسی که لباس قاضی را از لباس دیگران جدا کرد همین ابو یوسف بود. تا زمان ابو یوسف همه یک جور لباس می‌پوشیدند. برای این که امتیازی برای قضاة معین بشود برای آنها لباس معینی انتخاب کردند. من نمی‌دانم آیا در دوره‌های قبل از اسلام

هم این سنت بوده است که قاضیهالباس علیحده داشته باشند یا اول بار در زمان هارون الرشید این کار شد. از آن زمان لباس روحانیت از لباس غیر روحانی جدا شد.

قوه قضائیه در حکومت مدینه :

در زمان پیامبر اسلام محکمه و دادگاه بصورت کنونی وجود نداشت و قوه قضائیه بصورت یک قوه مستقل از قوه مقننه و قوه مجریه با تشکیلات گسترده امروز سابقه تاریخی اسلامی ندارد.

بلکه تفکیک قوای سه گانه در تاریخ اسلام سابقه ای نداشته و تقسیم بندی قوای کشور به قوه مقننه و قوه قضائیه و قوه مجریه بعدها پیدا شده است .

تا قبل از هجرت پیامبر اسلام (ص) چیزی به نام داد سرا یا دادگاه وجود نداشت ؛ چون تعداد مسلمانان کم بود و طبعاً مراجعات بسیار اندک بود و نیازی به تشکیلات قضایی نبود؛ ولی پس از هجرت به مدینه و گسترش اسلام ، به تدریج به نیازهای قضایی جامعه اسلامی افزوده می شد به گونه ای که کم کم پیامبر اسلام (ص) فرصت قضاوت نمی یافت .

ظاهراً نخستین فردی که از طرف پیامبر اسلام مأموریت قضا می یافت . امام علی (ع) بود. او جریان مأموریت قضایی خود را برای یمن چنین تعریف می کند:

"پیامبر اسلام به من مأموریت داد که به عنوان قاضی به کشور یمن سفر کنم . گفتم : یا رسول الله : من جوانم و شما مرا به عنوان قاضی در میان جمعی می فرستی که بزرگسال و با تجربه اند "

پیامبر فرمود:

"خداوند دلت را در رابطه با شناخت حق راهنمایی می کند و زبانت را برای ادای آن چه حق تشخیص داده ای استوار می دارد. وقتی دو طرف دعوا در برابرت نشستند، قضاوت نکن مگر پس از این که از دیگری بشنوی همانطور که از اولی شنیده ای که این گونه برخورد با مسایل قضایی برای تشخیص حکم مناسب تر است "

بدین ترتیب حضرت علی (ع) به سمت قضاوت منصوب شد و این سمت در طول عمر مبارک رسول اکرم (ص) تداوم یافت و حتی با گسترش حوزه حکومتی اسلام , در مواردی ضرورت ایجاب می کرد که افراد غیر متخصص که معلومات اندک قضایی داشتند با راهنمایی های لازم به قضاوت پردازند و در این مورد معقل بن یسار می گوید:

"پیامبر اسلام (ص) به من مأموریت داد که میان قوم خود قضاوت کنم . گفتم : یا رسول الله من خوب از عهده این کار بر نمی آیم "

پیامبر فرمود:

"مانعی ندارد، خداوند به قاضی کمک می کند تا آن جا که عمداً به حقوق مردم تجاوز نکند" (و این جمله را سه بار تکرار کرد).

و به تدریج کارها و مراجعات پیامبر اسلام به قدری زیاد شد که او در مرکز اسلام (مدینه) هم نمی توانست به تمام کارهای قضایی برسد و گاهی افرادی را مأمور می کرد که قضاوت کنند.

یکی از این موارد جریانی است که عقبه بن عامر نقل می کند:

"او می گوید که روزی نزد پیامبر اسلام بودم تا این که دو نفر برای قضاوت به پیامبر مراجعه کردند. پیامبر به من فرمود که میان آن ها قضاوت کن. گفتم: یا رسول الله! شما سزاوارتر هستید که قضاوت نمائید. پیامبر دستور داد که میان آن ها قضاوت کنم. گفتم: برچه اساسی یا رسول الله؟ فرمود: تلاش کن که به آن چه حق و حکم الهی است پس از این تلاش اگر اشتباه نکرده باشی و حکم تو مطابق واقع باشد، ده پاداش نزد خدا داری و اگر اشتباه کنی یک پاداش."

به هر صورت تا زمانی که پیامبر اسلام زنده بود زمینه برای تشکیل یک نظام قضایی منسجم فراهم نشد اما اصول و قواعد قضاوت پایه گذاری شد و این جریان پس از پیامبر در زمان حکومت ابوبکر و تا اواسط حکومت عمر، به همین شکل ادامه داشت

ابن خلدون در این رابطه می نویسد:

"... منصب قضاء یکی از جایگاه هایی است که جزء وظایف خلیفه است؛ زیرا جایگاه قضاء و داوری برای بر طرف کردن خصومت های مردم لازم است... منتها این داوری باید براساس احکام شرعی باشد و از کتاب و سنت اخذ شده باشد و خلفا در صدر اسلام به طور مستقیم عهده دار مقام قضاء می شدند و هیچ قسمت از امور قضا را به دیگری واگذار نمی کردند..."

تا این که در اواسط حکومت عمر که فتوحات عظیمی نصیب مسلمین شد و زندگی ساده صدر اسلام به اشرافیت و تجاوز به حقوق همدیگر تبدیل شد؛ لذا به این فکر افتاد که یک سیستم قضایی رسمی ایجاد کند و سعید بن مصیب نقل می کند که :

"نه پیامبر و نه ابوبکر به صورت رسمی قاضی انتخاب نکردند و تنها عمر از یزید بن اخت النمر به صورت رسمی دعوت کرد که قسمتی از امور قضایی را بر عهده بگیرد".

و در هر حال منصب قضا مخصوص پیامبر و خلیفه بوده است و قاضی می بایست که با اجازه آنها به قضاوت پردازد.

این خلدون هم در این رابطه می نویسد:

"نخستین خلیفه ای که قضاوت را به دیگران تفویض کرد عمر بود که ابوالدرداء را در مدینه به کمک خواست و شریح قاضی را در بصره و ابوموسی اشعری را در کوفه به منصب قضا برگماشت و آنان را در این امر شریک خویش شناخت".

به این ترتیب اگر چه قضاوت ازوظایف مخصوص پیامبر اکرم (ص) بوده است که در جای خود تبیین شده است؛ ولی سیستم قضایی منظم و منسجمی را تشکیل نداد چون احساس نیاز نمی شد، اما اصول و قواعد اصلی آن را بیان فرمودند و خلفا هم براساس آن اصول عمل کردند و به تدریج نهاد و تشکیلات قضا را بنیان نهادند تا آن جا که منصب قضاوت را به غیر خود تفویض می کردند.

جواز تجدید نظر از احکام:

سعد بن عباس نقل می کند که: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روزی از منزل عایشه خارج شد و مرد عربی را سوار بر یک شتر ملاقات کرد. مرد عرب عرض کرد: ای محمد! آیا این شتر را خریداری می کنی؟ پیامبر فرمودند: آری، آن را به چند می فروشی؟

مرد عرب گفت: یکصد درهم. پیامبر فرمودند: ارزش شتر تو بیش از این است و بالاخره شتر او را به مبلغ چهارصد درهم خریداری نمود، اما هنگامی که پیامبر پول را به آن مرد عرب تحویل داد، آن مرد گفت: هم شتر و هم پول مال من است و اگر محمد ادعایی دارد، بایستی شاهد داشته باشد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: آیا راضی به قضاوت پیرمردی که دارد نزدیک ما می شود، هستی؟

گفت: آری! وقتی پیرمرد نزدیک شد، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم قضیه را نقل فرمودند که من شتر را خریده‌ام و حال شتر از آن من و پولها از آن عرب است، اما مرد عرب انکار کرد و شاهد خواست، به همین جهت داور بر حسب ظاهر حق را به مرد عرب داد.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در این رأی تجدید نظر خواسته و مرد عرب را نگاه داشتند تا اینکه مرد دیگری پیدا شد. پیامبر فرمودند: آیا به قضاوت این شخص که نزدیک می‌شود راضی هستی؟

گفت: آری، او نزدیک شد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شکایت کرد و مرد عرب منکر شد و داور دوم نیز مانند داور اول رأی داد. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم مجدداً تجدید نظر خواسته و مرد عرب را نگاه داشت و به او فرمود: بنشین تا کسی بیاید و به حق قضاوت کند. در این میان حضرت علی علیه السلام نزدیک شد. پیامبر فرمودند: آیا قضاوت این جوان را می‌پذیری؟

مرد گفت: آری، امام که نزدیک شد و طرفین عرض حال کردند، حق را به پیامبر

اکرم صلی الله علیه و آله و سلم داد و به آن عرب فرمود:

پیامبری که در تمام گفته‌هایش از سوی خداوند راست گفته چگونه برای یک شتر دروغ

می‌گوید. از این روایت جواز تجدید نظر و استیناف رأی دادگاه به دست می‌آید.

سخن آخر:

نظر به اهمیت امر قضا و حساسیتی که این شغل الهی در بردارد ذکر دو نکته در پایان مقاله از باب تذکر خالی از لطف نیست . امید است مورد توجه متصدیان این منصب خطیر و همچنین مورد عنایت مراجعه کنندگان به محاکم قرار گیرد تا هم آنان در فرایند صدور حکم با علم و آگاهی و حساسیت فراخور امر مهم قضا نسبت به صدور احکام الهی و اسلامی مبادرت نمایند و هم مراجعین چه بعنوان شاکی و چه بعنوان متشاکی در صدور حکم مطابق حق و عدالت قضات محترم و شریف را یاری نمایند و از هر گونه انتظار نابجا و غیر شرعی خودداری نمایند .

۱- بر شخصی که به خود اطمینان دارد مستحب است که این مقام خطیر را تصدی نماید زیرا عمل قضاوت بر موازین قسط و عدل ، مستلزم اجر و قرب خداوند متعال است چنانکه امیر المومنین علی (ع) به شریح قاضی فرمودند "از تصدی قضاوت ملول و آزرده مشو زیرا اجر لازم و ذخیره نیکو برای کسی که داوری نیکو کند ثابت است"

۲- حرام است تصدی امر قضاوت بر کسی که شروط و اوصاف معتبر در قاضی را ندارد چرا که در این باب اخبار شدید اللحنی وارد شده از آن جمله خبری است که از امام صادق (ع) نقل شده که فرمودند : قاضیان چهار گروهند که سه گروه از آنان اهل آتش دوزخند و یک گروه از آنان اهل جنت :

- ۱- مردی که قضاوت ظالمانه نموده در حالی که می دانسته ، پس او در آتش است .
- ۲- مردی که قضاوت ظالمانه نموده در حالی که نمی دانسته ، او هم در آتش است .

۳- مردی که قضاوت بحق نموده ولی عالم به امور قضایی نبوده پس او نیز در آتش است

۴- مردی که قضاوت بحق نموده در حالیکه عالم به امور قضایی بوده پس او در بهشت

است.

والسلام علیکم ورحمه الله

تهیه کننده: غلامعلی علی زاده (کارشناس فقه و مبانی حقوق اسلامی